■ سال بیست و هشتم ■ شماره ۸۰۱۰ ■ چهارشنبه ■ ۳۰ شهریور ۱۴۰۱

ایران

صاحب امتیاز:
خبرگزاری جمهوری اسلامی
مدیر مسئول: محمدحسن روزی‌طلب
جانشین مدیر مسئول و سردبیر: کمیل نقی‌پور

تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۱۲۵۴ ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
پیامک: ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ روابط عمومی / نشانی: تهران خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸
صندوق پستی: ۵۳۸۸-۱۵۸۷۵ / امور مشترکین: ۸۸۷۴۸۸۰۰
چاپ: چاپخانه‌های همشهری، شرکت چاپ جام‌جم
سازمان آگهی‌های روزنامه ایران: دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
تهران خیابان خرمشهر شماره ۱۶ / پذیرش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)
انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران: ۵-۸۸۵۴۸۸۹۲
http://irannewspaper.ir

اذان ظهر ۱۲/۵۷ | اذان مغرب ۱۹/۲۱ | نیمه شب شرعی ۲۳/۱۶ | اذان صبح فردا ۵/۲۸ | طلوع آفتاب فردا ۵/۵۲

سخن روز

امام علی علیه السلام:
فرمان‌های خداوند سبحان را بر پا ندارد جز کسی که سازش نمی‌کند و خود را خوار نمی‌سازد و از طمع‌ها پیروی نمی‌کند.

نهج البلاغه: الحکمة ۱۱۰

سینما باید حال آدم را خوب کند

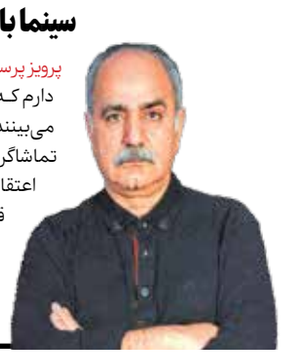

پرویز پرستویی: پیشنهاد زیادی برای کارهای مختلف داشته‌ام اما قبول نکرده‌ام. من به پرکارترین هنرپیشه بیکار معروفم. باور دارم که مردم در خانه می‌نشینند و کنترل در دست می‌گیرند و خیلی راحت فیلم و سریال تلویزیون یا نمایش خانگی را می‌بینند. اگر قرار است در سینما بازی کنیم، باید فیلمی باشد که گره‌ای را باز کند. وضعیت سینمای‌مان الان خوب نیست. تماشاگر اگر می‌خواهد از خانه بیرون بیاید و به سینما برود، کار ما باید خیلی جذاب باشد که تماشاگر را به سینما بکشاند. من اعتقاد دارم این کار شدنی است. تماشاگر به خاطر خیلی فیلم‌ها وقت گذاشته به سینما رفته و در صف هم ایستاده است. قرار نیست همه فیلم‌ها پیام داشته باشد. ممکن است اثر خوب یک فیلم کمدی باشد. طرف یک هفته کار کرده و می‌خواهد دو ساعت حالش خوب بشود. سینما باید حال آدم را خوب کند.

بخشی از گفت‌وگوی این بازیگر با خبرگزاری ایرنا

شما نمی‌دانید چه قدرتی در سکوت نهفته است. پرخاش معمولاً چیزی جز تظاهر نیست، تظاهری که با آن می‌خواهیم ضعف‌مان را در برابر خود و جهان، پرده‌پوشی کنیم

گفت‌وگو با کافکا / گوستاو یانوش/ فرامرز بهزاد

نـــگاره

زهرا کیانی

روز جهانی صلح و تهدید صلح

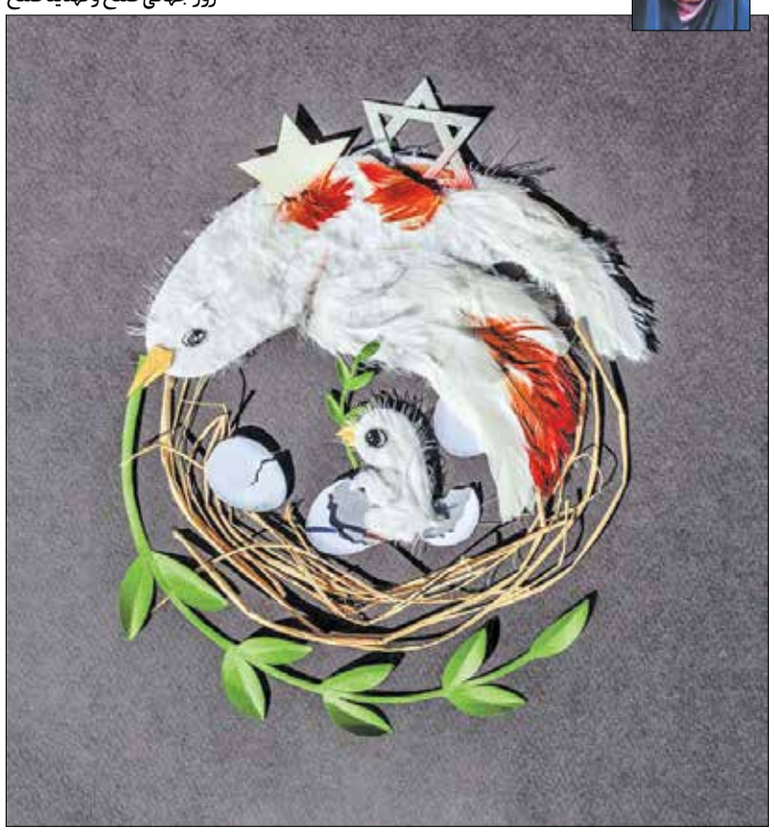

به احترام پرویز مشکاتیان

یاد

امروز سی‌ام شهریور مصادف است با سالروز درگذشت استاد **پرویز مشکاتیان** (۱۳۳۴-۱۳۸۸). آهنگساز، موسیقیدان، استاد دانشگاه، پژوهشگر و نوازنده سنتور. او در سال ۱۳۵۳ وارد دانشکده هنرهای زیبا در دانشگاه تهران شد و به آموختن ردیف میرزا عبدالله نزد نورعلی برومند و داریوش صفوت پرداخت و هم‌زمان با آموزش ردیف، مبانی موسیقی ایرانی را نزد اساتیدی چون محمدتقی مسعودیه، مهدی برکشلی، عبدالله دوامی، سعید هرمزی و یوسف فروتن فرا گرفت. پرویز مشکاتیان نوازندگی سنتور را در مرکز حفظ و اشاعه موسیقی به صورت بسیار جدی ادامه داد و توانست در نوازندگی این ساز به مهارت ویژه و چشمگیری دست پیدا کند و همچنین توانست کارهای بزرگ فراوانی را در زمینهٔ آهنگسازی و نوازندگی سنتور بویژه در زمینه ساخت قطعات همنوازی (ارکسترال)، تصنیف و نیز تکنوازی انجام دهد. «طریق عشق»، «خراسانیات»، «جان عشاق»، «گنبد مینا» و... از جمله آثار او با صدای محمدرضا شجریان است. همچنین آثاری را هم با همکاری ایرج بسطامی و شهرام ناظری و دیگر خوانندگان منتشر کرد.

تئاتر بیشترین شباهت را به زندگی دارد

یادداشت

حسین جمالی
کارگردان تئاتر

فرهنگ مقوله‌ای آموزشی است که دائم باید به آن پرداخته شود. مربوط به دوره‌ای خاص نیست و همیشه احتیاج به روزآمد شدن دارد تا با تغییر شرایط زندگی، قوانین ارتباطی بهبود یافته و سودمندتر عمل کنند. پیش ترها در پاتوق‌ها و اجتماعات «جمع خوانی»ها بر ترویج آگاهی و شکل یافتن فرهنگ غالب تأثیر می‌گذاشت. وقتی در قهوه خانه‌ها شاهنامه خوانی، مثنوی‌خوانی و... انجام می‌شد یا گاهی که مجالس نقل با موضوعات مورد توجه مردم همچون عشق، انتقام، بخشش به اجرا می‌رسید در اذهان عمومی یک محله، روستا یا شهر نوعی یکسان‌سازی اندیشه ایجاد می‌کرد و این یکسان‌سازی به ارتباط زن و مرد، رفاقت‌ها و شراکت‌ها معیار می‌بخشید و باعث بالا رفتن سطح کیفی ارتباط می‌شد. در نتیجه افراد جامعه از تنش و جدال‌هایی که بر سر هیچ است دور می‌شدند. افراد بدون داشتن شاخصه‌های روشن فرهنگی به ارتباط‌های بیمارگونه و بی‌اعتمادی روی می‌آورند. فردیت اهمیت پیدا می‌کند و با فردیت عملاً گردهم بودن و با هم بودن کمرنگ می‌شود. این خود عارضه‌ای مهم در کلانشهرها و جوامع رو به پیشرفت است. وقتی سرانه مطالعه و روحیه پژوهشگری در بین مردم به سطحی تقریباً هیچ می‌رسد، هنر و بخصوص هنر تئاتر می‌تواند آگاهی رسان و کارآمد باشد، چرا که هنرمند مسئولیت‌پذیر به تجربه زیستی خود متکی می‌شود و با مطالعه و ادراک محیط، آسیب‌های کیفی در زندگی را شناسایی می‌کند و با نگرشی امیدوارانه اذهان را به اندیشیدن و انتخاب‌های بهتر معطوف می‌دارد.

ناامیدی و بی‌اعتمادی و چشم به نجات بخشی بیگانه‌ها دوختن عارضه‌ای است اجتماعی که می‌تواند به پایین آمدن عزت نفس عمومی منجر شده و کارآیی جمعی را پایین آورد. شهرها تشکیل می‌شوند تا انسان‌های بیشتری در کنار هم با اهداف مشترک چرخی را بچرخانند که از چرخش آن منفعت بیشتری وارد زندگی همگان شود. حالا تصور کنیم که هر کس به سمتی که خودش می‌داند این چرخ را بچرخاند. در این شرایط نمی‌توان امیدوار بود که چرخه زندگی با قدرت مناسب برای یک اجتماع بزرگتر بگردد. این معطوف‌سازی با ساخت فیلم‌ها و تئاترهای پرسشگر میسر است. حال آنکه وقتی به تماشای فیلم‌ها و تئاترها می‌نشینیم جز سرگرمی و گزارش از بدبختی‌های عده‌ای چیزی نمی‌بینیم. تئاتر به‌عنوان یک هنر جذاب (که البته در جامعه ما به طرز رنج‌آوری ناشناخته است) می‌تواند اندیشه‌های عمومی را برای بازسازی و اصلاح و نوسازی معطوف دریافت‌های عمیق هنرمندان کند. تئاتر هنری زنده است و بیشترین شباهت را به زندگی دارد. قراریست برای اندیشیدن جمعی و می‌تواند با رویکرد صحیح برای ارتباط بهتر و موشکافی آسیب‌ها مؤثر واقع شود. در گذشته

زندگی در تئاتر/ کارگردان: محمد برهمنی

مجالس پرشور شبیه‌خوانی با تذکر دادن روش عملکرد اولیا، امامان، اساطیر و... نحوه مقابله ایشان را با عناصر متضاد زندگی همچون الگویی برای مخاطب به عرصه ظهور و نمایش می‌رساند. تماشای نمایش‌هایی از این دست خود مقوله‌ای فرهنگی و از دید عموم ثواب تلقی می‌شد. طبیعی است با ظهور رسانه و ابزار اجتماعی تغییر می‌کند و روزآمد می‌شود. ارزش‌ها و تمایلات هم باید روزآمد شود. این مهم مسئولیتی است که بر دوش هنرمندان است که می‌تواند با تولید آثارشان و محتوای آن آثار پاسخ داده شود. هنر نمایش در طول تاریخ در این مسیر بسیار مؤثر بوده و توانایی‌های خود را ثابت کرده است. به‌همین دلیل است که در شهرهای بزرگ دنیا تئاترها با بناهای باشکوه تأسیس شده است و مردم جوامع پیشرفته در تئاترهای با معماری زیبا و فضاهایی درشأن اهداف و رؤیاهایشان گرد هم می‌آیند و به تماشای آگاهی می‌نشینند.اما در شهر ما سالن‌های باشکوه بیشتر در اختیار آثار سرگرم‌کننده و کمدی‌های بی‌دغدغه قرار می‌گیرند. صد البته سرگرمی و نشاط و باطراوت بودن ابزاری‌ست که لازمه آثار نمایشی است. تئاتر می‌تواند تجربه‌های تاریخی یک ملت و مصایبی را که همیشه در تاریخ تکرار می‌شوند همراه راه‌حل به مخاطبانش یادآوری کند و از این طریق برای رفع عارضه‌ها و بیماری‌های عمومی و اجتماعی همچون ناامیدی و بی‌انگیزگی راهکار ارائه کند. ضمن اینکه هنرمند با شناسایی درد مشترک و رایج میان مردمان و ساختن اثری برای نمایش دادن، آن نظرها را به‌صورت جمعی معطوف آن موضوع کرده و افراد را ترغیب می‌کند که همگی برای برطرف کردن آن اتحاد نظر پیدا کنند.

چهار قدم در مسیر تغییر

یک فنجان چای

آزاده سهرابی
روانشناس

بسیاری از متخصصان روانشناسی معتقدند: اگر به دنبال تغییرات کوچک در زندگی خود هستید، به رفتارتان نگاه کنید و اگر دنبال تغییرات بزرگ هستید به نگرش‌های خود نگاه کنید. در قدم اول معنای چنین گویه‌ای این است که تغییر در بیرون از شما رخ نمی‌دهد. بسیاری از مردم سال‌ها و بلکه تمام عمر خود در این تصور اشتباه می‌مانند که اگر قرار است در زندگی عاطفی، تحصیلی، شغلی و... آنها تغییر و جهشی رخ بدهد باید منتظر «ابر و باد و مه و خورشید و فلک» باشند. معمولاً برای ما راحت است که برای نرسیدن‌ها نیز سراغ سرزنش دیگری برویم. اگر زندگی مشترکمان موفق نیست همسرم مقصر است، اگر زندگی شغلی خوبی ندارم رئیس یا همکارانم مقصرند، اگر حال روحی خوبی ندارم باز هم دیگران یا دیگری مقصر است و این فهرست ادامه پیدا می‌کند. در حالیکه برای درمان افسردگی، اضطراب و... قدم پیش گذاشته‌ایم اما گاهی همه چیزی که در اتاق درمان رخ می‌دهد گلایه از دیگران و موانعی خارج از درون خودمان می‌شود... این راه به هیچستان می‌رود چون تنها واقعیت مسلم این است که تغییر در دیگری خارج از اراده و کنترل ماست؛ هر چند بدون تردید تلاش‌های ما برای تغییر در خودمان روی دیگری اثر می‌گذارد همان‌طور که ماندن و در جا زدن در مشکلاتمان و مدام متهم کردن دیگران نیز بر نگرش اطرافیانمان تأثیرگذار است. پس در قدم اول برای اصلاح مسیری در زندگی تان باید خود را متوجه «خود» کنید!

اما قدم دوم؛ آلبرت انیشتین گفته است: به هنگام رویارویی با مشکلات نمی‌توانیم از همان سطح تفکری که آن مشکلات را به وجود آوردیم آنها را حل کنیم.

اگر شما دنبال تغییری در زندگی تان، در روابطتان و... هستید به معنای این است که از آن ناخشنود هستید و به دنبال آن «تغییر» را هدف‌گذاری کرده اید. اما چرا ناخشنودی ایجاد شده است؟ بیشتر مردم طالب راه حل‌های فوری هستند که یک شبه بتواند زندگی آنها را متحول کند و این همان کاری است که بسیاری از کتاب‌های تبلیغاتی و انگیزشی و یا افرادی در فضاهای مجازی انجام می‌دهند و به انگیزه‌های روانی مانند انگیزه‌هایی که آدمها را به دنبال خرید یک کالای لوکس می‌کشاند نگاه می‌کنند. در حالیکه انگیزه‌های روانی از جمله انگیزه‌های تغییر در پشت خود چالش‌ها و مشکلاتی را به رخ می‌کشد. درک آنها برای عبور از آن چالش‌ها برای تغییر ضروری است. روابط فوری اصلاح نمی‌شود، موفقیت یک‌شبه به دست نمی‌آید، تحولی که یک شبه بخواهد محقق شود فقط درد قبلی را مزمن‌تر می‌کند.

فریب نخورید چرا که واقعیت این است که تغییرات فوری با ذات طبیعت نیز ناسازگار است و هر چه با ذات طبیعت ناسازگار باشد خود بر دشواری مسیر می‌افزاید. وقتی ما یک دانه‌ای را در زمین می‌کاریم نمی‌توان انتظار داشت که فردا تبدیل به یک درخت شود یا حتی جوانه بزند. آن بذر نیاز به آب و نور دارد، نیاز به مراقبت و زمان دارد تا زمان جوانه زدن و محصول دادنش برسد. حالا سؤال این است که چقدر صبورید؟ این قدم سوم است. تغییر جز از مسیر صبوری نمی‌گذرد. چقدر برای ساختن تاب و توان عبور زمان را دارید؟ و شاید در انتها باید به قدم چهارم و تاب آوردن رنج تغییر اشاره کرد. بله تغییر رنج دارد چرا که در بدیهی‌ترین شکل ممکن روال عادت‌های قدیمی شما را به‌هم می‌زند. تغییر ضد چیزی است که تا به حال به تکرار آن خو گرفته اید. همین می‌تواند روان شما را علیه تان کند و شما از قبل باید در مسیر خودآگاهی رنج‌های تغییر قرار گرفته باشید. این رنج فراتر از رنجی است که باید در مسیر تغییر به جان بخرید. در مجالی دیگر درباره اینکه چرا تغییر رنج به همراه دارد سخن خواهم گفت.

نگاهی به رمان «خون خرگوش» اثر رضا زنگی آبادی

پس گرفتن کودکی

ضدآفتاب مرغوب

بهاءالدین مرشدی
داستان‌نویس

بعضی وقت‌ها فکر می‌کنیم درد کشیدن اندازه دارد، بعد که بیش‌تر شد می‌گوییم حتماً حدش نرسیده، بعدها که بیش‌تر شد می‌گوییم لابد درد دیگران در برابر درد ما چیزی نیست و این بعدها هی ادامه پیدا می‌کنند. این دردنویسی را نوشتم تا برسم به حرف رفیقم وقتی که درباره رمان «خون خرگوش» نوشته رضا زنگی‌آبادی که در نشر چشمه منتشر شده حرف می‌زدیم. رمانی بعد از رمان درخشان «شکار کبک» از این نویسنده که آدم را به وجد می‌آورد از این همه جذابیت که در یک رمان ایرانی است. از رفیقم پرسیدم که رمان تازه زنگی‌آبادی را خوانده که گفت: خیلی تاریکه. البته من از تاریکی نمی‌ترسم. از این‌که نویسنده‌ها حقایق اجتماع را بی‌پرده بنویسند نمی‌ترسم، اما از خودم می‌ترسم مبادا روحم توان این همه سیاهی و تلخی را نداشته باشد، اما مجبوریم خطر کنیم و دست به خواندن بزنیم. نویسنده‌ای که پیش‌تر جوابش را خوب پس داده نمی‌شود از نوشته هایش گذشت. این است که دست به کار خواندنش شدم. ماجرای دختری چهارده ساله را روایت می‌کند که لکنت دارد و در دل اجتماعی سیاه زندگی می‌کند. در دل جایی که به آن گودال می‌گویند و جای آدم‌های معتاد است. وقتی این کتاب را می‌خواندم به جملات ابتدایی همین متن فکر می‌کردم و نهایت درد و رنج را می‌سنجیدم؛ هرچه در کتاب پیش می‌رفتم می‌دیدم انگار ته رنج را پایانی نیست. یک وقتی داستانی نوشته بودم درباره رنج و اسمش را گذاشته بودم «بودا هنوز رنج می‌کشد». این داستان در کتاب اولم که همین نشر چشمه منتشر کرد چاپ شده است. در میانه داستان زنگی‌آبادی به آن داستان هم فکر می‌کردم که این کلمه چه دامنه وسیعی دارد؛ از یک ملال ساده تا عمیق‌ترین و سهمگین‌ترین رنج‌ها و دردهای بشری. ملال ساده در داستان من جریان داشت و عمیق‌ترین دردهای بشری در رمان زنگی‌آبادی. یک جایی محمد الماغوط شاعر سوری درباره شادی این‌طور می‌نویسد: بازپس گرفتن شادی به نظر من بسیار دشوار است، چیزی مانند پس گرفتن کودکی برای پیرمردی که با عصا راه می‌رود. این جمله الماغوط در کتاب «بدوی سرخ‌پوست» با ترجمه موسی بیدج و انتشارات «نگاه» چاپ شده است. این روزها در کنار خواندن رمان به خواندن این شعرهای الماغوط هم مشغولم. شعر در عین حال که درد است، تسکین درد هم است. فکر می‌کنی خیال و رؤیا تو را نجات خواهد داد.

زنگی‌آبادی به گمان من در رمان «خون خرگوش» شعری سیاه خلق کرده است. شعری بی‌خیال و بی‌رؤیا. حقیقت محض. حقیقتی عریان و بی‌پرده که محکم می‌گوید زندگی این‌طور است؛ زندگی تشکیل شده از آدم‌هایی چون «اسمال»، «اسد»، «پری»، «معصی» و... یا قهرمان کودک قصه که در رمان مشهور است به «فری گنگو». فری گنگو در مرز حرف نزدن و خیال کردن است. وقتی می‌گویم شعر، زمانی است که فریبا درمانده از حرف زدن است، بنابراین خیال می‌کند. رؤیا می‌بافد. به گذشته می‌رود و با مردگان و رفتگان حرف می‌زند. اینجا خیال و رؤیای این کتاب است. خیالی شفاف از ذهنی کودکانه که در سیاهی زندگی می‌کند. یک فیلمی دارد مهدی صباغ‌زاده که با نام «خانه خلوت» که عزت‌الله انتظامی در آن بازی می‌کند. انتظامی که اسمش در فیلم جلال است در جایی از قصه به یک کافه می‌رود که کافه‌دارش ارمنی است. دارند با هم حرف می‌زنند که کافه‌دار به جلال قصه می‌گوید: چقدر تلخ حرف می‌زنی جلال. حالا در اینجا من هم به خودم می‌گویم: چقدر چقدر تلخ حرف می‌زنی بهاء.

عکس نوشت
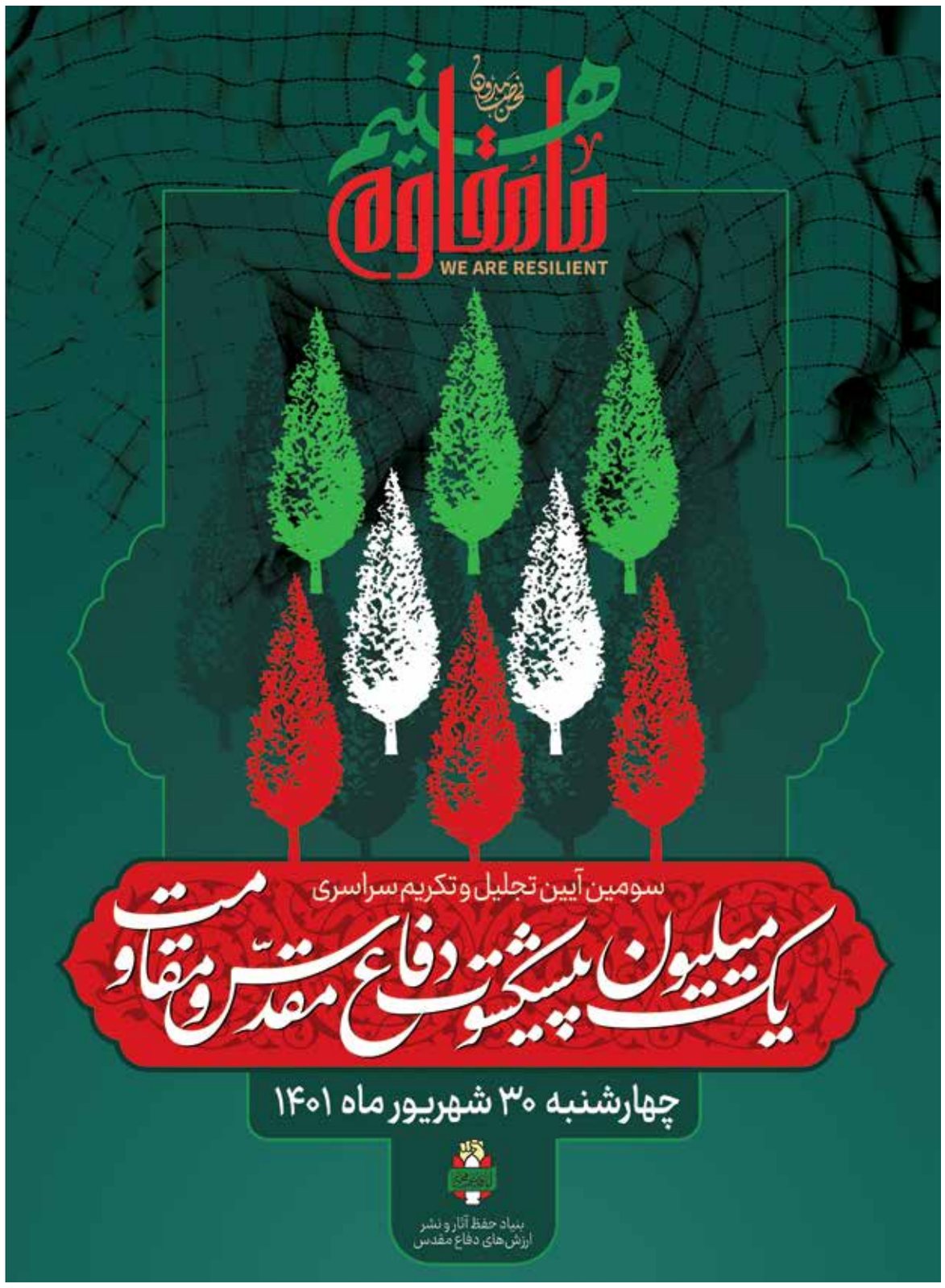
مسئولان یک موزه هلندی اعلام کردند تابلو نقاشی را که «واسیلی کاندینسکی» نقاش مشهور روس در سال ۱۹۱۰ میلادی خلق کرده و در طول جنگ جهانی دوم غارت شده به وارثان او بازمی‌گردانند. این تصمیم در نتیجه یک جدال قانونی طولانی بر سر مالکیت نقاشی اتخاذ شده است. این نقاشی از سال ۱۹۵۱ در «آیندهوون» نگهداری می‌شده است. /آرت‌نیوز